

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال دوم شماره ۱۶ اسفند ۱۳۷۴

اکبر شاه و آزادی احزاب

در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی سردمداران رژیم جمهوری اسلامی میدان عوامفریبی دیگری یافته‌اند تا زخم‌های متعفن و چرکین پیکره سرپایا بحران نظام ولایت فقیه را در قالب آزادی احزاب و برخورد آرا و عقاید از دیده‌ها بپوشانند. شک نیست که سردمدار اصلی این دسیسه‌بازان کسی جز اکبرشاه یعنی هاشمی رفسنجانی نمی‌تواند باشد. این ملا «لیبرال» ایران بدنبال راهی است تا مسیر حکومت آتی خویش را با مانورهای مدره و دموکرات‌آبانه‌ای که قند در دل برخی از بورژواهای به اصطلاح دموکرات و چپ ول‌معتل سیاسی آب می‌کند، هموار سازد. از این روست که این ملای شعبده‌باز کوشیده است در شرایطی که میلیون‌ها زحمتکش ایرانی در کنار هزاران درد و معضل اقتصادی دیگر از سرکوب عنان گسیخته و خفقان رنج می‌برند، با شمشیر زنگ زده آزادی مصرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در کانون گرم مباحثات اخیر مطبوعات ایران قرار گیرد. هاشمی رفسنجانی اخیراً در یک سخنرانی ضرورت وجود احزاب «واقعی» را در کشور مورد تأکید قرار داد و با اظهارات مشعشعانه‌ای اعلام نمود «احزاب نیرومند سیاسی برای جامعه مفید خواهند بود و موجب هماهنگی میان اقدامات دولت و مجلس خواهد شد». بدنبال این فرمان رستاخیزی «حزب مردم ایران» با تأیید و پشتیبانی اکبر شاه و به رهبری قاسم شعله سعدی نماینده مجلس اسلامی تأسیس گردید. روزنامه اخبار چاپ تهران روز دوشنبه ۲ دی ماه ضمن انتشار

ادامه در صفحه ۷

این شماره توفان همراه با ویژه‌نامه‌ای است
به مناسبت ۱۷ اسفند (۸ مارس) - روز جهانی زن

ترس جمهوری اسلامی از کجاست؟

انقلاب با شکست کامل روبرو می‌کرد و کمونیستها را به راس قدرت نزدیک می‌نمود. این امر نه بر ملاها و متحدین مکلای آنها نظیر بازرگان و بنی صدر پنهان بود و نه بر امپریالیسم آمریکا که ادامه جنبش و تندتر شدن آن را بنفع منافع استراتژیک خود در کشوری که ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک با شوروی داشت نمی‌دانست. اگر سرسختی برخی افسران چاکرمنش شاهی نبود که به همافران حمله بردند و جنگ مسلحانه را دامن زدند و کار به یورش مردم به پادگانها و مصادره سلاحهای ارتش کشید، شاید امروز انبوهی اسلحه در دست مردم نبود.

ادامه در صفحه ۲

لغو بی‌قید و شرط فتوای خمینی

در صفحه ۶

قضاوت روی گفتار یا روی کردار

اگر پای صحبت آخوندها بنشینید همان روضه سلطنت طلبها را برای شما می‌خوانند و از ایران بهشتی ترسیم می‌کنند که حسادت همه را برای دوری از سکونت در آن برانگیزد. نه دزدی، نه رشوه‌خواری، نه شکنجه و اعدام، هیچکدام در ایران آخوندی وجود ندارد. این دروغ محض است که فساد و فحشاء از زمان شاه بیشتر شده است، این دروغ محض است که زندانی سیاسی وجود دارد، این دروغ محض است که حقوق بشر در ایران رعایت نمی‌شود و این نیز دروغ محض است که ایران یکی از ارکان تروریسم دولتی در جهان است. اگر پای صحبت مافیای پیشتر حاکم در شوروی که از قدرت خلع شده‌اند و امروز مجدداً به قدرت می‌خزند بنشینید، قسم می‌خورند که نه داماد خروشچف دزد بوده است و نه دختر برژنف و نه این بزرگان مافیای "سرخ" حاکم در چپاول مشترک و رقابت بر سر غارت با امپریالیسم آمریکا نقشی داشته‌اند. آدمهای دیر باور می‌توانند به آدرس حزب خائن توده مراجعه کنند و از آنها طلب گواهی نمایند. همین عمال مافیای "سرخ" نام

ادامه در صفحه ۳

انقلاب شکوهمند بهمن که میلیونها مردم مین ما را به کوچه و خیابان و به عرصه فعالیت سیاسی کشانید از آنجمله این ویژه‌گی را داشت که مردم برای غلبه بر دستگاه ظلم و ستم شاهنشاهی به سلاح مجهز شوند تا بتوانند با قدرت اسلحه برای کسب استقلال ملی، دموکراسی و عدالت اجتماعی مبارزه کنند. آخوندها که از تسلیح مردم می‌ترسیدند می‌خواستند کار تفویض قدرت را طوری فیصله دهند که تمام تحولات در چارچوب "ارتش برادر ماست" صورت پذیرد و در این راه دائماً در تماس و مذاکره با آمریکائی‌ها و مقامات ارتش بودند تا مانع شوند کار به مبارزه مسلحانه توده‌ای بیانجامد، امریکه به یقین رهبری ملاها را در

اگر قرار باشد که افراد و احزاب را بر اساس ادعاهای آنها مورد قضاوت قرار داد، نه فریبکاری پیدا خواهد شد و نه دروغگو و کلاهبرداری وجود دارد، همه افراد و احزاب نمونه صداقت و صمیمیت و صفای باطن اند. از قدیم گفته‌اند که هیچ بقالی نمی‌گوید که ماست من ترش است. ترشی ماست را پس از چشیدن ماست می‌شود دانست.

اگر روزی گذرتان پای صحبت سلطنت طلبها بافتد متوجه می‌شوید که ایران بهشت برین بوده و در راه تمدن بزرگ چهارنعل می‌تاخته و ۵۰ هزار مستشار آمریکائی در نیروهای مسلح و امنیتی ایران همگی نوکران دست بسینه ملت ایران بوده‌اند و و شرکت ایران در دسته‌بندیهای نظامی و توطئه علیه ممالک مجاور و رشوه‌خواری در سطوح بالا و گرفتن کمسیونهای کلان بابت خریدهای اسلحه‌های بنجل آمریکائی و روسی و... همگی شایعات و ساخته و پرداخته دشمنان ایران بوده است که از پیشرفت‌ها و نوسازیهای زمان شاه بوحشت افتاده و کلک شاه را کنده‌اند.

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

توس جمهوری اسلامی...

در فردای انقلاب اولین اقدام هیئت حاکمه بزعامت آقای بازرگان تلاش برای خلع سلاح عمومی بود. آنها از مردمی که برای زندگی بهتر با به خطر انداختن جان خود صاحب اسلحه شده بودند می‌طلبیدند که سلاحهای خود را به تکایا و مساجد تحویل دهند و رسید دریافت دارند. حال که آنها خرشان از پل گذشته بود نمی‌خواستند خاطرشان از وجود اسلحه و مهمات در دست توده مردم مکدر شود.

رژیمی که مرتب از تشکیل ارتش بیست میلیونی دم می‌زد و بیاری "سازمان فدائیان خلق - اکثریت" می‌خواست پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کند، به مردم بیست میلیونی که می‌رسید هوادار خلع سلاح عمومی می‌شد چون می‌دانست که منافع طبقاتی وی ایجاب نمی‌کند که مردم را برای حفظ آرمانهای انقلاب مسلح نگهدارد. بنی صدر از خلع سلاح سازمانهای مسلح صحبت کرد و هدفش در درجه نخست خلع سلاح کمونیستها و مجاهدین خلق و پاره‌ای سازمانهای رادیکال بود. این معنائی نداشت جز آنکه نخست کلک سازمانهای سیاسی را بکند، امری که مستلزم شناسائی افراد این سازمانها، دستگیری آنها، مقر آوردن آنها تا جای اختفای سلاحها را بر ملا کنند. و فراموش نکنیم مستلزم ایجاد یک دستگاه مرتب و منظم تعقیب و پیگرد و تفتیش و "کارآمد" بود.

مردم میهن ما از حقوق خود در کردستان و ترکمن صحرا با تکیه بر همین دستاوردهای انقلاب پاسداری کردند.

حال در آغاز هیجدهمین سالگرد پیروزی انقلاب بهمن زمزمه خلع سلاح عمومی مجدداً بلند شده است. روزنامه "کیهان" ایران در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۷۴ می‌نویسد: "در پی درخواست آیت اله یزدی رئیس قوه قضائیه، متخلفان از قانون تشدید مجازات قاچاق اسلحه مورد عفو رهبر معظم انقلاب قرار گرفتند." وی در متن نامه خود در خطاب به خامنه‌ای می‌آورد: "خاطر مبارک مستحضر است که در جریان پیروزی انقلاب و دوران دفاع مقدس به طور طبیعی تعدادی سلاح و مهمات و مقادیری مواد منفجره در اختیار مردم قرار گرفت و در همین دوران بخصوص در نقاط مرزی به طور قاچاق نیز مواردی وارد، خرید و فروش شده است تا در فروردین ۶۲، ماده واحده‌ای به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید که دارندگان این قبیل سلاحها و مواد غیر مجاز در صورتیکه سوء نیت آنان احراز نشده باشد از مجازات معاف خواهند بود." این پیشنهاد آیت اله یزدی که مورد تأیید خامنه‌ای نیز قرار گرفته است از آن نمونه فرمولبندیهای کشدار است که سرنوشت تحویل دهنده اسلحه را در اختیار هوی و

هوس و خلق و خوی لحظه‌ای آخوندها قرار می‌دهد و موجب هیچ تضمینی برای امنیت فردی صاحب اسلحه نیست. معلوم نیست که چرا باید شخص صاحب اسلحه با به خطر انداختن جان خود رشته زندگی خود را بدست تیغ خونریز آخوندها بسپارد تا در مورد سوء و یا حسن نیت وی قضاوت نمایند؟.

این پیشنهاد رئیس قوه قضائیه شباهت تامی با آن روش آنها در برخورد به توابعین دارد که آنها را پس از شکنجه فراوان و اجبار به اظهار ندامت با این استدلال که خدا وی را بخشیده ولی ما نمی‌بخشیم و فقط راه را برای ورود وی به بهشت هموار کرده‌ایم، تیرباران می‌کردند. حال باید صاحب بخت برگشته اسلحه به آخوندها مراجعه کند، اسلحه را که سالها نزد خود برای روز مبادا مخفی داشته تحویل دهد و ثابت کند که در امر مصادره و سپس اختفای طویل‌المدت اسلحه هیچگونه سوء نیتی نداشته است و با این اظهار ندامت از عذاب جهنم رهایی یابد و به غضب اسلامی که با شمشیر آخته انتظار وی را می‌کشید گرفتار آید.

لیکن جان کلام رئیس قوه قضائیه در ادامه خواسته وی است که می‌آورد: "اکنون بحمدالله شرایط کشور بسیار مطلوب و امن و رضایت‌بخش است به منظور پیشگیری از بروز سوء استفاده از سلاحهای غیر مجاز و برخوردهای موردی (مگر برخوردهای بیمورد نیز داریم؟ شاید منظور آخوند یزدی موارد سیاسی باشد که آنرا با این نحوه بیان آخوندی ماستمالی کرده‌اند - توفان) و محلی و لزوم تعیین تکلیف دارندگان سلاح و از برای شناسائی و اعطاء مجوز از طریق مراجع ذیصلاح قانونی و به علت وحشت افراذیکه این قبیل اشیاء را در اختیار دارند و به دلیل مجازات مقرر از ارائه و تحویل یا گرفتن مجوز خودداری می‌کنند." بمناسبت سالگرد انقلاب تصمیم گرفته‌اند که برای این قبیل افراد که "در اجرای قانون تشدید مجازات قاچاق اسلحه و مهمات تا تاریخ تصویب تحت تعقیب قرار گرفته یا محکوم شده‌اند" تقاضای عفو عمومی بنمایند.

سؤال این است که مگر متوسلین به اسلحه از انتقام قضاوت اسلامی جان سالم بدر برده‌اند که اکنون مورد عفو عمومی قرار گیرند؟

آنگاه رئیس قوه قضائیه اضافه می‌کند: "ضمناً اجازه فرمائید از طریق نیروی انتظامی به دارندگان هر نوع سلاح و مهمات قاچاق مهلت داده شود ظرف شش ماه سلاح و مهمات خود را به مراجعی که معین می‌شود تحویل دهند بدیهی است به افراد صلاحیتدار (حضرت آقا! افراد صلاحیتدار مورد نظر شما که احتیاج به مهلت مقرر ندارند، آنها هر روز که اراده کنند خدمت شما خواهند رسید و از تاخیر در دریافت مجوز قانونی نیز باکی بدل راه نخواهند داد - توفان) طبق مقررات مجوز

حمل سلاح داده خواهد شد."

آنچه که باعث تشویش رژیم جمهوری اسلامی شده است ناشی از دو عامل است یکی عامل داخلی که جان مردم را بعلت گرانی، فقدان امنیت حتی بورژوائی، فقر و فلاکت، فشار بی اندازه در تمام زمینه‌ها به لب رسانده است و نارضائی خود را علناً بر زبان می‌آورند و با شورشهای خود نشان داده‌اند که برای زندگی بهتر حتی آمادگی پرداخت بهای سنگینی را نیز دارند و دیگری عامل خارجی است که با تهدیدهای آمریکا و اسرائیل و زبان در آوردن سلطنت طلبان نوکر صفت و عوامل ارتجاع منطقه در فشار به ایران است. تحریم اقتصادی ایران، تعیین بودجه بیست میلیون دلاری برای "متعادل" کردن رژیم آخوندها، آنها بر خلاف عرف بین المللی در کنگره آمریکا، بمصادق سیاست هیتلری "حق با قویترست" و در کنار آن سیاست تروریستی و تهاجمی خارجی رژیم اسلامی که منجر به دشمنی همه همسایگان ایران با وی گشته است. این دو عامل باعث وحشت رژیم است و میترسد مردم سلاحها را از زیر خاک بدر آورند زنگار آنها را بزدايند و خود را برای نبرد با ارتجاع مذهبی که نقش سد را در راه تکامل جامعه ایران بازی می‌کند آماده گردانند. وی نگران آن است که مورد حمله نظامی خارجی قرار گیرد و این فرصتی باشد که محافل معینی در ایران زیرآب رژیم را بزنند و در این راه از قوای نظامی مردمی که رهبری هیچ سازمانی را نپذیرفته‌اند استفاده جویند. رژیم می‌داند که متعادل شدن با اعمال زور نیز مقدور است بخصوص اگر گوش شنونده برای حرف "حساب" کر باشد. سران رژیم جمهوری اسلامی عمیقاً نگرانند و تعزیه خوانی انتخابات نیز آنها را از نگرانی بدر نخواهد آورد.

مردم ما نیز، آنها پس از هفده سال، اسلحه‌های خود را تحویل نخواهند داد و آنرا برای روز مبادا برای شکار آخوندها که بدنبال سوراخهای موش می‌گردند، جلا خواهند داد.

کمک‌های مالی رسیده
رفیق ح و م از فنلاند
۵۰ مارک
رفیق س از برلین
۵۰ مارک

قضاوت روی...

نیک کمونیست را برخورد می نهند تا مردم را بفریبند. نتایج اخیر انتخابات لهستان و روسیه که هجوم رای دهندگان را برای انتخاب احزاب مدعی کمونیست به همراه داشت، نشان داد که این احزاب با توسل به دروغ و دغل بنام کمونیست متوسل می شوند تا مجدداً در قدرت سهم گردند. این ها همان کسانی هستند که زمانیکه در قدرت بودند برژنفها، گورباچفها و یلتسینها را در دامان خود پروراندند و دستاوردهای خلقهای این کشورها را در پای منافع بورژوازی بروکرات و مافیای "سرخ" قربانی کردند. توده‌ای ها فوراً جشن گرفتند و چپ و راست با رهبران این احزاب مدعی کمونیست مصاحبه های آبکی راه انداختند تا به اعضا و هوادارانشان در باغ سبز آینده را نشان بدهند. آنچه را که توده‌ایها می خواهند با تقلب و نوکرصفتی برای مثنی مافیای روسی مدعی کمونیست بخورد مردم دهند نظر "کیهان لندن" را جلب کرده و نوشته است که: "ولی فقط اندک کسانی از میان جنبش چپ ملتفت این نکته مهم شده‌اند که این قدرتیابی با قدرت یابی قبلی تفاوت های عمده دارد... دیگر اینکه این کمونیستهای "یقه سفید" با آن کمونیستهای "یقه آبی" و سیل از بناگوش در رفته فرق دارند و آماده‌اند قدرت را همان گونه که به دست آورده‌اند، ترک نیز بگویند..." (کیهان لندن مورخ پنجم بهمن ۱۳۷۴).

احزاب مدعی کمونیست را در لهستان، بلغارستان و روسیه نباید بر اساس ادعاهای آنها و یا شهادت توده‌ای ها مورد قضاوت قرار داد بلکه باید عمل آنها را ملاکی برای صحت گفتارشان در نظر گرفت. در این نوشته "کیهان لندن" یک هسته درستی نهفته است و آن اینکه این احزاب وارد بازی پارلماناریسم بورژوازی شده‌اند و اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد رقابت را پذیرفته‌اند. آنها امروز بدون اینکه تلاش کنند بر چهره خود نقابی بزنند در تمام مصاحبه‌های مطبوعاتی خود نیز بر این وفاداری به دنیای سرمایه‌داری قسم می‌خورند. فرض کنید این احزاب مدعی کمونیست به حکومت دست پیدا کنند و مثلاً در همین روسیه بجای یلتسین آقای زیوگائف بنشینند، آیا مناسبات سرمایه‌داری را برمی‌چینند و از فردای گرفتن قدرت حکومت را حکومت کارگری اعلام می‌کند و یا اینکه همین خط رفرم را که حرکت در جهت اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد است ادامه می‌دهد؟ معلوم است که همین خط را ادامه می‌دهد و غیر این نیز نمی‌تواند رفتار کند. مگر امکان دارد نظام اقتصادی را از این انتخابات تا انتخابات دوره بعد عوض کرد. مگر می‌شود که در چهار سال یا شش سال اول حکومت

سوسیالیستی مبتنی بر انهدام بهره‌کشی انسان از انسان بوجود آورد و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را از بین برد و در دوره بعدی مجدداً مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را برسمیت شناخت و قوانین اساسی و حقوقی و... را بر اساس آن تدوین، تنظیم، تصویب و سپس تغییر داد. این را هر کودک مکتب سیاست نیز می‌داند. ولی مدعیان دروغین کمونیست آنرا برای فریب مردم کتمان می‌کنند و از این قبیل‌اند حزب "کمونیست" روسیه و حزب توده ایران. دارودسته‌های بورژوازی نیز سعی دارند برای تخطئه کمونیست این جانوران را به افکار عمومی بنام کمونیست معرفی کنند. پس نمی‌شود قضاوت در باره افراد و احزاب را بر اساس گفتار بلکه باید بر اساس کردار آنها انجام داد. پیروزی این احزاب مدعی کمونیسم دور دیگری از فریب و خاک پاشیدن به دیدگان مردم است تا آنها را مدت‌ها در جهل باقی نگاهدارند و از طلسم رویزیونیسم خلاصی نیابند. در این عرصه فرقی میان سلطنت طلبها، آخوندها و احزاب مدعی کمونیست از جمله حزب توده نیست. اینکه حزب زیوگائف در روسیه می‌تواند در این بازی پارلماناریستی شرکت کند به این دلیل است که در چارچوب قانون اساسی دوره یلتسین باقی می‌ماند و در هر دوره‌ای اصول آنرا به اجراء می‌گذارد. این قانون، قانون اساسی یک کشور سوسیالیستی نیست و لذا فرق هم نمی‌کند که امروز چه حزب بورژوازی و فردا کدام دیگری بر قدرت بیایند. مهم این است که این چرخ و فلک تزویر بگردد و رنگها و چهره‌ها عوض شوند و نظام استثماری پابرجا بماند. ما با این بازی در همه ممالک سرمایه‌داری روبرویم و بیش از صد سال است که سوسیال دموکراتها و کائوتسکیست‌ها می‌خواستند از این طریق سوسیالیسم را مستقر کنند و پرده فریب عبرت انگیز آنها را ما در مقابل دیده داریم تا از آن پند بگیریم. مبارزه در راه جامعه کمونیستی از مبارزه با این دارودسته‌های دروغین مدعی کمونیست می‌گذرد که تلاش دارند زحمتکشان را به سراب رهائی از اسارت بفرستند.

رژیم اسلامی...

چرب می‌کردند. این حقایق هنوز در خاطره مردم زنده است.

رژیم جمهوری اسلامی نیز دقیقاً از همان راهی می‌رود که محمد رضا شاه نشان داده است. وزارت کشور شدیداً فعال شده است و در فکر تدارک دخالت آشکار در نتایج انتخابات است. این امر سروصدای جناحهای مخالف را درآورده و این تدارک برای تقلب در انتخابات را شرعی نمی‌دانند. کار بیشتر از این بالا گرفته بطوریکه جراید ایران خبر می‌دهند "بعضی از

کاندیداها برای جلب آرای مردم اقدام به توزیع وجه نقد و کالا کرده‌اند." افتضاح این رشوه دهی اسلامی که خاطره پنج تومان شانتشاهی و قیمة پلو را زنده می‌کند بانجا منجر شده که مقام معظم رهبری پا در میانی کرده و اظهار داشته‌اند: "کسانی که با خرج کردن پول افراد را وادار به رای دادن بنفع خود می‌کنند نباید به مجلس راه یابند زیرا آنها قصد دارند برای امور مادی و در راه کسب متاع دنیوی یک مسند با ارزش را غصب کنند. بنابراین صلاحیت چنین افرادی بیدریغ باید رد شود."

در این کارزار چندین مسئله قابل ذکر به چشم می‌خورد:

۱ - معلوم می‌شود که مقام وکالت مقام نان و آبداری است که بسیاری با صرف مخارج کلان می‌خواهند بدان دست یابند و پولهای صرف کرده را مجدداً از راه تدوین قوانینی که برای مثنی آخوندها و یا بازاریان پولساز

و نافع است بمثابة نازشت بدست آورند.

۲ - معلوم می‌شود که بنا به گفته ولی فقیه در مجلس اسلامی (استغفرالله - نگارنده) راه برای کسب متاع دنیوی باز است و هر کس بر این مسند پر ارزش و گرانقیمت دست یافت در گنج قارون شریک خواهد بود.

۳ - ظاهراً نباید اسامی این افراد رشوه پرور بر فقیه عالقدر پنهان باشد و جا دارد در رژیم اسلامی که مدعی است هرگز به دنیای مادی نظر ندارد و بر معنویات صرف استوار است، آنها را دستگیر کنند و بزدان افکنند و نه اینکه تنها به مذمت آنها پردازند.

۴ - البته در رژیم تهمت و اتهام، در رژیم بی قانون، می‌شود از حربه اتهام برای خلاصی از دست نامزدهای انتخاباتی رقیب استفاده کرد و آنها را که موی دماغ‌اند بی‌ضرر ساخت.

باین نحو که آنها را متهم به پرداخت رشوه نمود و از شورای نگهبان خواست نام آنها را از صورت اسامی نامزدهای انتخاباتی حذف نمایند.

هر کدام از این احتمالات درست باشد داغ ننگی بر چهره رژیم آخوندهاست که پس از هفده سال پا در جای پای رژیم محمد رضا شاه گذارده‌اند.

تازه فراموش نکنیم که همین رژیم برای جمع آوری مردم در روزهای برگزاری نماز جمعه و یا برای رفتن سر قبر آقا به توزیع مواد و خواربار کمپاب و یا نایاب مبادرت می‌ورزید تا بازار کساد نماز جمعه را از برکت نظر بامور مادی و کسب متاع دنیوی گرم کند و با حضور بموقع مردم همیشه در صحنه آبی بآسیاب تبلیغات آخوندها ریخته باشد.

یادداشت‌های...

احمقی بود. گفتم از یکی گرفتم بخوانم. از کی از حسن؟ کجا؟ توی همین خیابان پائینی. نشانم می‌دهی؟ آری. بیا سوار شو. در این مدت کوتاه چند رهگذر رسیدند و از دور نظاره می‌کردند. با محله کاملاً آشنا بودم ولی با وجود چهار پاسدار مسلح امکان فرار برایم نبود. در نتیجه با خونسردی تمام سعی در فریب آنها داشتم. هدفم گذران حدود یک هفته بود تا سازمان متوجه غیبت من و رعایت اصول پنهانکاری شود و از زیر ضربه خارج گردد. سوار ماشین شدم و ماشین حرکت کرد. خوب حسن را کجا دیدی توی این خیابان پائینی. دو تا چهارراه پائین تر. وقتی به آن چهارراه رسیدیم گفتم همین جا و خیالم راحت شد که تحت تعقیب نبوده‌ام. یکی از پاسدارها گفت: پس کو؟ رفته دیگر. اینجا که نمی‌ماند. شروع کردند به گشتن در خیابان‌های اطراف. چه شکلی است؟ چند سال دارد؟ چه لباسی پوشیده؟ و من به سؤالات آنها پاسخ می‌دادم. با وجود اینکه کاملاً به اعصابم مسلط بودم ولی از همان لحظه اول در این فکر بودم که دیگر تمام شد. فکر اعدام بدون اینکه اذیتم کند توی سرم افتاده بود. دوباره کی می‌بینیش؟؟ گفتم یک هفته دیگر. سرت را بگیر پائین. سرم را وسط پاهایم گرفتم و یکی از آنها یک تکه پارچه سیاه را که به آن کش دوخته بودند، به چشمانم بست. ماشین سرعت از خیابان‌ها می‌گذشت. سعی کردم مسیر ماشین را تشخیص دهم ولی دنیا با چشمان بسته شکل دیگری دارد. همه چیز تغییر می‌کند. هیچ چیز سر جای خود نیست. مکان و زمان گم می‌شوند. اندازه‌ها و ساعات از آدم فرار می‌کنند. درست مثل تصویر شکسته یک چوب در آب. همه چیز غیر واقعی می‌شود. مرا از گوشه شهر به مرکز شهر بردند و آنچه من حدس می‌زدم خیابانی در همان حوالی بود. به بازداشتگاهی رفتیم ولی من فکر می‌کردم که در یک کمیته هستم. وارد یک اتاق شدم. نمی‌دانستم کجا بروم. باید دستم را می‌گرفتند و به هرجائی که می‌خواستند هدایت می‌کردند. صدای نخرانیده‌ای مرا بخود آورد.

وقتی که گفتم چشم‌بندت را بردار و به مقابل نگاه کن! گفتم باشد و لحظه‌ای بعد گفت: بردار. چشم‌بند را که برداشتم نوری شدید به چشمم خورد. سریع و بدون فکر چشمانم را بستم. چشم‌هایت را باز کن! چشمانم را باز کردم و او که قبلاً دورین را آماده کرده و شماره‌ای را نیز به گردنم انداخته بود، عکس مرا انداخت. بعد از اتاق بیرون رفتیم. از یک راهرو گذشتیم و وارد راهروی دیگری شدیم و بعد در یک اتاق روی صندلی نشستیم. شخصی که مرا آورده بود رفت و شخص دیگری آمد و کنار من روی یک صندلی نشست و آرام و با لحنی دوستانه و مهربان گفت: شنیدم که پسر خوبی هستی و همه چیز را گفتی. خوب حالا یک دفعه دیگر همه چیز را برای من بگو! پس از یک بازجویی کوتاه به یک سلول به ابعاد تقریباً ۱/۲۰ در ۱/۸۰ فرستاده شدم. وقتی داخل سلول شدم، چشم‌بند را برداشتم. داخل سلول فقط یک تکه کوچکی از سلول وجود داشت و دیگر هیچ. یک در آهنی داشت که در بالا و پائین آن دو دریچه وجود داشت. بعد از دو روز یک نفر دیگر را نیز آوردند. کاشانی بذله‌گویی بود. از صبح تا شب نیز مرتب جوک می‌گفت و داستان و مثل تعریف می‌کرد و وقتی با پاسدارها روبرو می‌شد، با لهجه غلیظ کاشی صحبت می‌کرد و مدام به آنها متلک می‌گفت. البته آنها متوجه نمی‌شدند.

با وارد شدن هم‌سلولیم وضعیت روحی بهتری پیدا کردم و افکارم عوض شد و فکرم فقط متوجه درون زندان شد. در طول روز سلولها آرام بودند و فقط هنگام تقسیم غذا و رفتن به دستشویی صدای دریچه‌ها و درها می‌آمد ولی شبها یک زن و یک مرد بساط روضه‌خوانی را پهن می‌کردند و مدام گریه می‌کردند. یک هفته بدین نحو گذشت و من در این مدت سه قرار سازمانی داشتم و در نتیجه باخبر شده بودند. ساعت دو و نیم به سراغم آمدند، چشم‌بند به چشمم زدم و از سلول بیرون رفتم. پاسداری دستم را گرفت و بدنبال خود می‌کشید. از ساختمان خارج شده و سوار ماشین شدیم. «سرت را بگیر پائین!» سرم را وسط پاهایم گذاشتم و ماشین حرکت کرد. بعد از طی مسافت زیادی از مرکز شهر دور شدیم. «چشم‌بندت را بردار و درست بشین!» چشم‌بند را برداشتم. حوالی میدان تجریش بودیم. چهار پاسدار مسلح به کلت و یوزی همراه من بودند به شکلی که توجه مرا جلب کنند. چند نارنجک نیز همراه آنان بود. راننده پرسید: خوب کجا قرار دارید؟ محل قرار دروغین را به او دادم. پاسداری که کنار راننده نشسته بود گفت چه ساعتی؟ ساعت چهار. چه شکلی است؟ قد متوسطی دارد و حدوداً ۲۵ ساله است. سرش خلوت است و موهای جلوی سرش ریخته و ریش و سیل هم ندارد. پاسداری که طرف راست من نشسته بود گفت الان می‌رویم سر قرار. اصلاً دستپاچه نشو. تو هیچکاری نمی‌خواهد بکنی فقط وقتی آمد دستت را بکش روی صورتت. او را که بگیریم ترا آزاد می‌کنیم. نمی‌گذاریم که بفهمد تو او را لو داده‌ای. سرم را تکان دادم یعنی که فهمیدم و داشتم به ساعتی بعد فکر می‌کردم که دست خالی برمی‌گردند و تازه می‌رسیم به اول خط. وقتی به محل مورد نظر رسیدیم به من گفتند برو سر قرار و وقتی از ماشین پیاده شدم یکی از پاسدارها پرسید مسلح است؟ گفتم نمی‌دانم و رفتم جلوی یک بانک نشستم چهار پاسدار با کمی فاصله تقریباً دور مرا گرفته بودند. یکی از آنها چند قدم آنطرفتر و بقیه با فواصل گوناگون در اطرافم قرار گرفته بودند. بعد از چند لحظه شخصی با همان مشخصات داده شده به بانک

ویژه نامه

ضمیمه توفان شماره ۱۶ بمناسبت ۱۷ اسفند (۸ مارس) روز بین المللی زن

فرا رسیدن هشتم مارس، روز جهانی زن، مانند هر سال توجه افکار عمومی و رسانه‌های گروهی و بویژه خود زنان کشورهای مختلف جهان را برای مدت چند روزی به مسئله زن، به رویدادهایی که در سرنوشت او بطور مثبت و یا منفی تأثیرگذار بوده‌اند و انعکاس دادن دستاوردها و یا پسرقت‌ها و عقب‌نشینی‌هایی که در زمینه احقاق حقوق زنان صورت پذیرفته است متمرکز می‌سازد.

اگر بخواهیم تصویری از وقایع مهم سالی که گذشت ترسیم کنیم، متأسفانه می‌بینیم که وزنه رخدادهایی که وضع و سرنوشت زنان را به وخامت کشانیده‌اند، سنگین‌تر از گام‌هایی است که در جهت بهبود بخشیدن به وضع آنان برداشته شده‌اند. از جمله رویدادهای مهم اخیر ادامه جنگ و درگیری در کانون‌های آتش‌زا چون بالکان، جمهوری چین، کردستان ترکیه، الجزایر، کنفرانس جهانی زن در یکن ... بودند.

زنان در کنار کودکان و سالمندان بزرگترین قربانیان جنگ‌ها و درگیری‌های قومی و توسعه‌طلبانه در بوسنی، کروآسی، صربستان و چین بودند. صورت ماتمزده زنان آواره و سرگردان که پدران، شوهران و یا برادران و پسران خود را از دست داده‌اند، سرمایه و زندگی‌شان به آتش کشیده شده و یا به یغما رفته است، دار و ندار خود را در اربابه‌ای ریخته و در کشور خود همچون بیگانگانی از یک گوشه به گوشه‌ای دیگر کوچ داده می‌شوند، در ذهن‌ها هنوز زنده است. چهار سال است که هر هفته در میدان «جمهوری» بلگراد ده‌ها زن صرب سیاه‌پوش گرد هم می‌آیند. آنان خواستار توقف کشتار در بوسنی هستند. زنان روس و چین در اعتراض به جنگ و لشکرکشی روسیه به جمهوری چین دست به راه‌پیمایی‌های متعدد زده‌اند. در انتخابات مجلس روسیه که چندی پیش برگزار گردید، «جبهه زنان» از محدود سازمان‌های سیاسی بود که با پرچم توقف جنگ در چین و بازگشت ارتش روسیه به کشور، در مبارزات انتخاباتی شرکت جست.

لشکرکشی ارتش ترکیه به کردستان این کشور و نیز کردستان عراق و سرکوب بیرحمانه جنبش حق‌طلبانه خلق کرد، بمباران روستاها و کشتار ساکنین غیرنظامی منطقه، فلسطین دیگری در این دیار و کاروانی از زنان و کودکان و سالمندان که به کشورهای مجاور و یا به غرب پناه می‌آورند، را بوجود آورده است. رژیم ترکیه حتی تحمل مبارزه پارلمانی را نیز ندارد و خانم لایلا زانا را که بعنوان نخستین زن کرد در سال ۱۹۹۱ به نمایندگی پارلمان ترکیه انتخاب گشته بود، پس از سلب مصونیت پارلمانی از وی، به اتهامات واهی و من‌درآوردی دستگیر کرد و او را در دسامبر ۱۹۹۴ به ۱۵ سال زندان محکوم نمود.

تسلیمه نسرین، نویسنده و پزشک بنگلادشی، بخاطر نگارش کتاب «زنان و قرآن» که در آن زن‌ستیزی جامعه اسلامی و مذهب را بباد انتقاد می‌گیرد و از جهان‌بینی آتیستی خود دفاع می‌کند، فتوای مرگ علمای اسلامی نصیص گشت و انبوه تظاهرکنندگان متعصب و هیستریک کتاب او را مانند کتاب «آیه‌های شیطانی» سلمان رشدی به آتش کشیدند. جنبش اسلامی الجزایر نیز مانند دیگر کشورهای اسلامی قربانیان خود را در وهله اول از زنان آن کشور می‌گیرد. زنان بخصوص از کشورهای روشنفکر و تحصیل‌کرده در صدر لیست ترور گروه‌های اسلامی قرار دارند. آنها به دختران خردسال نیز رحم نمی‌کنند و ربودن و تجاوز به آنان از وقایع عادی این کشور بشمار می‌آید و بسیاری از زنان این کشور ناگزیر از مهاجرت شده‌اند.

در کشورهای پیشرفته و در حال رشد نیز زنان اولین قربانیان بحران و رکود اقتصادی هستند. بگفته ادیت بالانتین -Edith Ballantyne-، صدر جامعه جهانی زنان برای صلح و آزادی، امروز بیش از هر زمان دیگر خطر آن می‌رود که حقوق زنان محدودتر گردد و یا بطور کلی زیر پا نهاده شود.

اگر به موقعیت زنان در زمینه‌های روبنایی و زیربنایی جامعه چون بهداشت و خدمات پزشکی، آموزش و پرورش، کار و حرفه، حقوق مدنی و جایگاه اجتماعی و سیاسی نظری بیفکنیم، متوجه می‌شویم که برابری و مساوات میان زن و مرد نه تنها جامه عمل نبوده است، بلکه گرایش به پسرقت نیز دارد.

برای نمونه در زمینه آموزش: با وجود اینکه در فاصله دو دهه گذشته جهت سوادآموزی جمعیت بالغ بویژه در کشورهای در حال رشد پیشرفت‌هایی داشته است و تفاوت میان زنان و مردان در این زمینه به نصف تقلیل یافته است، باز شمار زنان بیسواد در جهان دو برابر مردان است. یعنی از یک میلیارد بیسواد در جهان، دو سوم را زنان تشکیل می‌دهند. در جهان تنها ۵۷ درصد دختران در مقطع سیکل اول و دوم دبیرستانی تحصیل می‌کنند، در آفریقا این رقم به ۳۷ درصد کاهش می‌یابد. گرایش عمومی موجود پسرقت و پائین آمدن این مقدار نیز هست.

برپایه آمار و داده‌های موجود هرچه پایه تحصیلی زنان بالاتر می‌رود، به همان نسبت آنان کمتر بچه‌دار می‌شوند. بررسی‌هایی که در چند کشور صورت پذیرفته‌اند نشان می‌دهد که به ازای هر سال تحصیل برای زنان میزان زاد و ولد به مقدار ۵ تا ۱۰ درصد کاهش می‌یابد. از سوی دیگر زنان تحصیل‌کرده گرایش به آن دارند تا دیرتر ازدواج کنند و درباره روشهای پیشگیری از بارداری مطلع‌تر هستند. از آنجایی که این دسته از زنان دارای خانواده‌هایی با تعداد کم هستند، کودکانشان از تغذیه و مراقبت بهتری برخوردارند و سطح تربیت و آموزش آنان نیز بالاتر است. بررسی‌هایی که در نیکاراگوآ، پاکستان، ویتنام و ساحل عاج بعمل آمده است نشان می‌دهد که میان سطح تحصیلی مادر و فرزند رابطه‌ای مستقیم وجود دارد.

زمینه مهم دیگری که بر زنان همواره تبعیض روا شده و میشود، بهداشت و خدمات پزشکی و درمانی است. مرگ در هنگام زایمان بزرگترین نابرابری است که زنان در کشورهای عقب‌افتاده را قربانی خود می‌سازد. از میان ۲۱ زن آفریقایی یکی بر سر زایمان جان خود را از دست می‌دهد. در کشورهای آسیایی این نسبت ۵۴ به ۱ و در اروپای غربی ده هزار به یک است. هر سال پانصد هزار زن در هنگام وضع حمل جان خود را از دست می‌دهند. در کشورهای عقب‌نگهداشته شده «زیسک و خطر زایمان» نگران‌کننده‌ترین مسئله برای زنان بشمار میرود. سازمان بهداشت جهانی اعلام کرده است که ۹۹ درصد زنانی که در دوران بارداری و در هنگام زایمان می‌میرند، به کشورهای جهان سوم تعلق دارند. پروژه‌های بین‌المللی برای کاهش مرگ و میر مادران تاکنون مؤثر نبوده‌اند و به جرأت می‌توان گفت که در این زمینه در ۳۰ سال گذشته کوچکترین بهبودی بجشم نمی‌خورد. به اقرار

نهادهای بهداشت جهانی «مرگ و میر زنان در هنگام زایمان» در کشورهای فقیر و عقب افتاده امری عادی و حتی «سنتی» انگاشته می شود. در این کشورها موقعیت اجتماعی زنان آنقدر پایین است که به سلامتی او کوچکترین اولویتی داده نمی شود. بیماری های ویژه زنان از عمر آنان در مقطع سنی ۱۵ تا ۴۴ سال به میزان ۱۸ درصد می کاهد. در برخی از کشورها آداب و رسوم و عادات سنتی اجازه نمی دهند تا زنان به خدمات درمانی و پزشکی دسترسی پیدا کنند و عمل هایی چون سقط جنین درمانی برای نجات جان مادر انجام پذیرد. ۳۷ کشور عقب مانده بودجه بهداشت خود را به نصف تقلیل داده اند. بسیاری از درمانگاه ها و سرویس های پزشکی در روستاها را بسته اند و در نتیجه واکسیناسیون اجباری دیگر صورت نخواهد گرفت.

در زمینه پژوهشهای پزشکی و علمی این نظر هنوز به قوت خود باقی است که زنان «فراموش شده اند!» علم پزشکی زمان های طولانی به بیماری های «صرفاً» زنانه واقعی نگذاشته است. در سال ۱۹۸۷ نهادهای بهداشتی آمریکا (N.I.H) اقرار کردند که بخش بسیار کوچکی از بودجه خود را صرف پژوهش در زمینه بیماری های مخصوص زنان نموده اند. جنش های زنان در کشورهای صنعتی سلسله مراتب پژوهشگران علم پزشکی و دانشمندان را به باد انتقاد گرفته اند زیرا که بررسی های اپیدمیولوژیک و بالینی بطور کلی زنان را از قلم انداخته اند، بطوریکه زنان و حتی اقلیت ها و سالخورده ها با شیوه های درمانی ای مواجه می شوند که نتیجه آزمایشاتی است که روی مردان سفیدپوست تا سن ۵۰ بدست آمده است.

پدیده افسردگی (Depression) در میان زنان از تورتوتو تا کلکته، از پاریس تا سیدنی دو برابر مردان است. علائم این بیماری روانی عبارت است از بی علاقه ای به کارها و امور روزانه، بیحوصلگی، بد اخلاقی، کم خوابی، بی اشتها و عدم تمرکز فکری، نوسان وزن، بی تفاوتی، احساس گناه و پوچی و گرایش به خودکشی. اولین نشانه های دپرسیون معمولاً در دوران بلوغ پدید می آیند.

کار و شغل زمینه دیگر تبعیض و نابرابری بر زنان است. زنان اگرچه در گرداندن چرخهای اقتصاد شرکت فعال دارند ولی حقوق و دستمزدی که به آنان تعلق می گیرد ۲۰ تا ۴۰ درصد پائین تر از میزان حقوق مردان است. زنان به ندرت به مقام ریاست در بخش های دولتی و خصوصی دست می یابند. در هیئت رئیسه شرکت های بزرگ در سطح جهان تنها یک درصد زن شرکت دارد. در آمریکا میزان شرکت زنان در این سطوح به ۸ درصد می رسد. در ۱۴۶ کشور جهان، زنان کوچکترین شرکتی در سطوح بالای وزارت خانه های اقتصادی و امور بانکی ندارند. ولی در ناامیدی بسی امید است. از آنجایی که زنان هم اکنون در سطوح میان کادری مدیریت رسوخ کرده و نقش فزاینده ای دارند. سازمان ملل متحد برآورد کرده است که تا ۴۷۵ سال آینده!! دستکم در کشورهای صنعتی نسبت زن و مرد در سطوح عالی مدیریت برابر خواهد گشت!

«کار برسمیت شناخته نشده» همسران و دختران یکی دیگر از موارد پایمال شده حقوق زنان است. مادر بزرگی که از نوه های خود نگهداری می کند تا دخترش سرکار برود، زن کشاورزی که در هنگام برداشت محصول یاری می رساند یا به مرغانی و باغچه رسیدگی می کند، ساعت های طولانی کار خانگی برای دیگران، آشپزی، نگهداری فرزندان، دوخت و دوز، شست و شوی، رسیدگی به دخل و خرج خانه و... این ها همه کارهایی هستند که در نمودارهای اقتصادی به ساب نمی آیند و چه بسا زنان خانه داری که فکر می کنند که در طول روز «هیچ کار نمی کنند».

این مسئله در نخستین کنفرانس بین المللی زنان در سال ۱۹۷۵ در مکزیک مطرح گشت و بر ضرورت برآورد و ارزشیابی کار و تولید خانگی که تاکنون بدون پاداش و دستمزد مانده است، پافشاری گشت. فقدان آمار و ارقام بویژه در کشورهای در حال رشد درباره میزان و حجم کاری که در اقتصاد خانگی زنان برعهده دارند، نه تنها موجب می شود تا در زمینه برآورد رابطه و نسبت میان حجم کار زن و مرد به نتایج اشتباه رسید، بلکه منجر بدان می گردد تا برنامه ریزی اقتصادی و سیاسی اثربخش و منطبق بر واقعیت ها نباشد. برای نمونه در غرب آفریقا زنان بیش از ۸۰ درصد تولید غذای مصرفی خانواده را برعهده دارند و در نیمی از تولیدات کشاورزی که بازار عرضه می شود، سهمند. ولی این نمودارها در آمار رسمی «تولید ناخالص ملی» در نظر گرفته نمی شود. برپایه آمار سازمان ملل متحد، فعالیت های برسمیت شناخته نشده زنان در جهان به ۱۱ هزار میلیارد دلار برآورد می شود. ولی کدام دولت است که این حجم عظیم کاری را که زنان و دختران انجام می دهند، برسمیت بشناسد و پایه حقوقی برای آن قائل گردد؟ یکی از نکات تاریک بیلان سازمان ملل متحد فقر فزاینده زنان است که دیگر ویژه کشورهای جنوب نبوده بلکه دامنگیر کشورهای شمال و شرق نیز گردیده است. زنانی که به تنهایی از فرزندان خود نگهداری می کنند و یا به تنهایی درآمد خانواده را تأمین می کنند در اغلب موارد در زیر سطح حداقل معیشت زندگی می کنند. از یک میلیارد فقیر در مناطق غیر شهری جهان، ۶۰ درصد زن هستند و در ۲۰ سال گذشته تعداد آنان دو برابر گشته است. در حالیکه فقر در میان مردان در همین دوره زمانی به میزان ۲۰ درصد افزایش داشته است. زنان در کشورهای صنعتی ۴۱ درصد افراد شاغل و در سطح جهان تنها یک سوم جمعیت شاغل را تشکیل می دهند. با در نظر گرفتن اتوماتیزه شدن صنایع و کاربرد تکنولوژی های جدید، میزان اشتغال زنان گرایش نزولی خواهد داشت.

میزان حضور زنان در سیاست نیز از سال ۱۹۸۷ تاکنون سیر نزولی داشته است و از ۹/۷ درصد به ۸/۸ درصد کاهش یافته است. در ۱۰۹ کشور جهان از هر ۱۰ نماینده مجلس ۹ نفر مرد هستند. در کویت و گینه نو مجلس ۱۰۰ درصد مردانه است! در رابطه با مقام وزارت، تنها ۶ درصد از کرسیهای وزارت متعلق به زنان است. آن هم بیشتر در امور اجتماعی. مجمع عمومی سازمان ملل متحد خود نمونه بارز آن چیزی است که در جهان بر زنان می گذرد. زیرا که از ۱۸۴ هیئت نمایندگی دائمی کشورهای عضو تنها رهبری ۶ هیئت برعهده زنان است.

درباره چهارمین کنفرانس جهانی زن در پکن می توان گفت که کوه موش زائید. کنفرانسهای جهانی زن در گذشته بگونه ای سنگ محک برای ارزیابی وضع جنبشهای زنان در جهان بشمار می آمدند ولی در کنفرانس پکن همانگونه که پیشاپیش انتظار آن می رفت، موضوع چین، موضوع زنان را تحت الشعاع قرار داد و مشکل تراشیهایی پلیس مخفی این کشور و اعتراضات سازمان یافته بتی های مهاجر و هیلاری کلینتون، تیتل درشت صفحات اول روزنامه ها را بخود اختصاص داد. مسئله دیگری که از کشت و دینامیسم این کنفرانس کاست و آن را از آغاز محکوم به شکست نمود. مستقر کردن هیئت های دولتی در هتل های پکن که در ضمن از تمام امکانات رفاهی برخوردار بودند و جای دادن

هیئت‌های غیردولتی در چادرهایی که در ورزشگاهی در چند ده کیلومتری پایتخت واقع شده بود، بطوری که امکان آزادی عمل و شرکت در کارهای کنفرانس را بخاطر طولانی بودن مسافت و کمبود وسائل نقلیه از اعضای این هیئت‌ها می‌گرفت. در میان هیئت‌های غیردولتی ۳۰۰ زن ایرانی طرفدار رژیم جمهوری اسلامی که بشدت در میان چادرهای سیاه خود فرو رفته بودند در غرفه‌های مختلف شرکت فعال داشتند و بحث و جدلی که میان آنان و زنان ایرانی صدررژیم جریان داشت، که در میان سایرین بجشم نمی‌خورد. بنوشته مطبوعات تاکنون هیچیک از کنفرانسهای جهانی زن تا این اندازه عاری از بحث و جدل و کم شور و حال نبوده‌اند. «پلاتفرم آکسیون» ۱۵۰ صفحه‌ای که با رأی ممتنع نزدیک به ۳۰ کشور به تصویب رسید، مملو از اقدامات و پیشنهادهای حداقل و ناچیز با فرمول‌بندیهای بسیار ناروشن که هیچگونه ضامن اجرایی ندارند، بود. دولت‌ها آزاد هستند که این برنامه را طبق صلاحدید خود به اجرا درآورند و یا بکلی نادیده گیرند زیرا که این برنامه بیشتر جنبه حقوقی دارد تا جنبه اقتصادی و عملی. یکی از بندهایی که بحث‌های داغی را برانگیخت این «شیربی یال و دم و اشکم» بود که: «حقوق انسانی زنان به مفهوم حق تصمیم‌گیری و کنترل آزادانه و مسئولانه درباره مسائلی که مربوط به جنسیت آنان می‌گردد و شامل بهداشت جنسی و تولید مثل آزادانه، عاری از هرگونه زور و تبعیض و خشونت می‌گردد».

هیئت ایران همانگونه که انتظار می‌رفت با پشتیبانی هیئت سودان و هیئت‌های واتیکان و کاتولیک‌های تندرو در کنفرانس مطبوعاتی اعلام داشتند که تنها بخشهایی از پلاتفرم مشترک مورد قبولشان است.

چند نکته درباره موقعیت زنان ایران

مقوله تبعیض زن در جامعه ایران در یک، دو و یا چند نکته خلاصه نمی‌شود. «موجود زن» از لحظه‌ای که متولد می‌شود تا هنگامی که رخت از جهان می‌بندد، باید در مورد بی‌اهمیت‌ترین مسئله روزمره گرفته تا مهمترین چرخشها در زندگی خصوصی و اجتماعی‌اش از «الگوی» اسلامی و شرعی‌ای که برایش بریده و دوخته‌اند، پیروی نماید. واژه «الگو» را از خانم شهلا حبیبی - مشاور رفسنجانی در امور زنان - به عاریه گرفتیم. ایشان در مصاحبه‌ای با روزنامه «آبرار» فرموده است: «زنان ما خوشبخت‌ترین زنان دنیا هستند، چرا که الگوی انتخاب شده برای آنها بهترین الگوی ممکن است؟! زیر این نقل قول را مانند کاریکاتورهای با زیرنویس «بدون شرح» می‌نویسیم: «بدون تفسیر»! بدون اینکه قصد پلمپک با خانم حبیبی را داشته باشیم، گزارشی را که ماهنامه «جامعه سالم» در شماره ۱۹ خود درباره خوشبخت‌ترین زنان دنیا منتشر نموده است، در اینجا می‌آوریم. در این گزارش از صد دختر و پس در گروه سنی ۱۴ تا ۱۸ سال سؤال شده است «آیا از جنسیت خود راضی هستید؟» خانم دکترای که این گزارش را تهیه کرده است، در جمع‌بندی و تحلیل پرسشنامه‌ها، می‌نویسد: «نتایج این بررسی بویژه در مورد دختران برآستی تکان دهنده بود. اکثر دخترها نمی‌خواستند دختر باشند (۸۶ درصد آنان)، عمده‌ترین دلایل آن را تبعیض، تحقیر و بدرفتاری از طرف پدر و مادر و گاه برادران و خانواده و در سطح جامعه می‌دانستند.» دختری نوشته است: «گاهی با خودم فکر می‌کنم چرا خداوند زن را خلق کرد؟ برای اینکه سختی بکشد؟ آیا همیشه و همه جا همین طور بوده است؟ یا امروز و در اینجا وضع زنان این قدر ناگوار است...».

اینکه زمامداران و سخن‌پردازان عمامه‌بسر رژیم و نوجه‌های اناث‌شان چون خانم حبیبی، هنوز تأکید دارند که اسلام والاترین مقام را به زن بخشیده است، مبالغه و اغراق در کارشان نیست. آخر در کدام کشور جهان سراغ دارید که شخصیت‌ها و دولتمردان دست اول کشوری حتی در سطح ریاست جمهوری این همه به «الگوی» زن اهمیت بدهند و هم و غمشان بشود طرح مدل‌های نو و مدرن که «حجاب برتر» جدیدترین آن به کلکسیون روسری، حجاب، پوشش اسلامی، مقنعه، چادر، مانتوی اسلامی و... افزوده گشته است. تو گویی این مملکت هیچ مسئله و مشکل دیگری ندارد. حجاب شده است مسئله کلیدی و سمبل فرمانروایی نظام اسلامی که کوچکترین انعطاف و نرمشی در رعایت آن، میتواند پایه‌های این نظام قرون وسطایی را بلرزه بيفکند. این دید که زن «بالقوه» سرچشمه گناه و فساد در جامعه و در نهایت به بادرفن ارزشهای دینی و اخلاقی آن می‌تواند باشد و در نتیجه باید هویت و حقوق انسانی زن را صریحاً انکار کرد و در کفن سیاهش پیچید، را اسلام از یهودیان و مسیحیان به عاریه گرفته است. دشمنی ادیان چه یهودی و چه مسیحی و چه اسلام با زن تاریخ طولانی دارد. در دعای صبحگاهی مردان یهود ادا می‌شود: «شکر خدا را، پروردگار ما و پروردگار عالم را که همراه هم چون زن نیافرید.»

نظام اسلامی در دید افکار عمومی جهان بصورت یک فاکتور و عامل زور نهایی و قدرت‌طلبی درآمده است که دینامیک خود را دارد و جنبه زن‌ستیزی آن همواره تشدید می‌گردد تا جایی که در ایران عرصه را آنچنان به زنان تنگ کرده است که برای جلوگیری از انفجار، اینجا و آنجا در مطبوعات و نشریات کشور علناً درباره نابرابری‌ها و تبعیضی که به حقوق زنان روا می‌گردد، قلم زده می‌شود و پیشنهادهای اصلاحی در چارچوب نظام ولایت فقیه ارائه داده می‌شود. برای نمونه خانم شیرین عبادی در مجله «ایران فردا» شماره ۱۱، زیر عنوان «حقوق زنان پس از انقلاب»، پس از اشاره به اصل‌های ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی که بر تسلط و حقوق زن و مرد و موجبات نیل به تساوی حقوق تأکید می‌کند، یک رشته از مهمترین بندها، ماده‌ها و تبصره‌های قانون مدنی و جزایی کشور را برمی‌شمارد و تفسیر می‌کند: نویسنده سپس نتیجه می‌گیرد: «متأسفانه در قوانین داخلی در بیشتر زمینه‌ها، با نابرابری حقوق زن و مرد مواجه هستیم.» ایشان پیشنهاد می‌کند که تنها راه حل این است که قوانین باید اصلاح شوند و معتقد است نباید فکر کرد که چون قوانین ایران جنبه مذهبی دارند لذا لایتنیر می‌باشند و به متخصصین و علما خجولانه پیشنهاد می‌کند: «این قوانین را مورد بررسی و پژوهش قرار بدهند، شاید ثابت شود که در پاره‌ای از موارد بتوان قوانین بهتری هم داشت.» خانم عبادی در آخر دست به دامن «مجمع تشخیص مصلحت نظام» می‌شود و می‌نویسد: «حکومت ایران سر ناسازگاری با زنان ندارد... مسئله بر سر درک صحیح از احکام مذهبی و انطباق آن با مقتضای زمان است.» شاید آرزوی نویسنده در وقت نگارش برآورده شود ولی ما مطمئن هستیم که زنان ایران در اکثریت خود آن را سرایی بیش ندانسته و به تجربه هم که شده در این ۱۷ سال به این اعتقاد راسخ رسیده‌اند که در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی عقب‌نشینی در مورد مسئله زن، به مفهوم زیر پا گذاشتن احکام اسلامی و در نهایت به مفهوم نفی موجودیت خود نظام می‌باشد. شاید بی‌جا نباشد که شماری از این بندهای قانونی را تیتروار برای یادآوری هم که شده برشماریم.

بهای جان زن

ماده ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: «دیه قتل زن مسلمان خواه عمدی، خواه غیرعمدی نصف دیه مرد مسلمان است»

ماده ۴۳۵ این قانون می‌گوید: «قطع دو بیضه دفعتاً دیه کامل... دارد»

بها و ارزش یک زن با تمام شخصیت، معلومات و تقوایش نه تنها برابر نیمی از بهای جان مرد است، بلکه برابر قسمتی از یک عضو مرد نیز تلقی می‌گردد.

شهادت زنان

بند الف ماده ۲۳۷ قانون مجازات اسلامی: «قتل عمد فقط با شهادت دو مرد عادل به اثبات می‌رسد» از همه جالب تر آن که در خصوص اثبات جرم مساحقه، یعنی جرمی که فقط بوسیله زنان قابل ارتکاب است، شهادت زن برای اثبات آن پذیرفته نمی‌شود.

ماده ۷۴ قانون مجازات اسلامی: «زنا چه موجب حد جلد باشد و چه... با شهادت ۴ مرد عادل یا ۳ مرد عادل و ۲ زن عادل ثابت می‌شود» مطلب مهم آن است که حتی اگر ۵۰ زن عادل که ناظر وقوع جرمی هستند، برحسب وظیفه وجدانی خود و بدستور صریح «ولاتکتّموا الشهاده» در دادگاه حاضر شده، شهادت دهند، نه تنها به حرف آنان توجهی نمی‌شود، بلکه هریک از آنان به موجب ماده ۷۶ همین قانون ۸۰ ضربه شلاق خواهند خورد.

حقوق مادران

ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی: «برای نگهداری طفل، مادر تا دو سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت. پس از انقضاء این مدت، حضانت با پدر است، مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود.»

در صورت جدایی و طلاق اگر مادر صالح برای نگهداری فرزندان هم باشد، حتی علیرغم میل و مصلحت کودک و نیاز او به مادر، دادگاه مکلف است حکم به جدایی مادر و فرزند را داده و حق نگهداری را به پدر واگذار کند.

ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی: «اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست، مبتلا به جنون شود و یا به دیگری شوهر کند، حق حضانت با پدر خواهد بود.

حق اندک مادر برای نگهداری فرزند در صورت ازدواج مجدد که در ضمن در ردیف «جنون» تلقی شده است، از بین می‌رود.

ازدواج فرزندان

تبصره ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی: «عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی صحیح است، بشرط رعایت مصلحت مولی علیه» با این ترتیب حتی می‌توان دختران نوزادی را طبق صوابدید ولی‌اش (پدر، پدرجد) به عقد و ازدواج مردی درآورد.

حق طلاق

ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی: «مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق بدهد. نقش «دادگاه مدنی خاص» در مورد اختیار یک‌جانبه مرد برای طلاق تنها مشورتی است و اگر مردی در انجام طلاق مصر باشد، دادگاه ناگزیر باید حکم طلاق را صادر کند.

این مختصری بود از نابرابری‌های قانونی بر اساس جنسیت. در زمینه‌های آموزش، اشتغال زنان به کار و جایگاه آنان در صحنه سیاست ایران نیز وضع بهتر از این نیست. در سال تحصیلی ۶۸-۶۷ از ۱۳ میلیون دانش‌آموز در حال تحصیل ۷/۵ میلیون پسر و ۵/۵ میلیون دختر بودند. در برابر هر ۱۰۰ دانش‌آموز پسر ۷۶ دانش‌آموز دختر قرار دارند. (مرکز آمار ایران)

نسبت اشتغال زنان نسبت به مردان، ۹/۸ زن به ازای ۱۰۰ مرد است. براساس آمار رسمی رژیم، به ازای هر ۱۰۰ مرد، ۵۵۰۰ زن خانه‌دار وجود دارد. به گفته کارشناس ارشد سازمان تأمین اجتماعی: «۷۲ درصد زنان ایران خانه‌دار هستند». (اطلاعات تیر ۱۳۷۲) جمعیت فعال زنان به ازای ۱۰۰ مرد تنها ۱۰/۳ زن است. بازار کار زنان در فاصله دهه ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۶ از ۱۳/۸ درصد به ۸ درصد کاهش پیدا کرده است. برپایه آماری که سازمان ملل در سال ۱۹۹۰ انتشار داده است، ایران از نظر اشتغال زنان، از میان ۱۱۰ کشور در ردیف ۱۰۸مین قرار دارد.

در نهادهای سیاسی کشور نیز زن نقش کارسازی ندارد. زنان از قضاوت بکلی محروم شده‌اند و از ۲۷۰ نماینده مجلس بزرگت ۱۰ نفر زن می‌باشند.

زنان ایران و بطور کلی زنانی که در جوامع اسلامی زندگی می‌کنند نه تنها در معرض نابرابری و تبعیض طبقاتی و پی‌آمدهای اجتماعی مترتب از آن قرار دارند، بلکه از آن نظر شایان توجه خاصی هستند که در سیستم و نظامی زندگی می‌کنند که بدون مبالغه بر «آپارتاید جنسی» استوار است. ستون‌ها و ارکان این آپارتاید جنسی بر قانون‌گذاری کشور، بر شرع اسلامی، بر نظام ولایت فقیه و بر فرهنگ و سنتهای بشدت واپس‌گرای فئودالی و مردسالاری بنا گردیده است. این روبنا و فرهنگ‌های پوسیده را ملت‌های دیگر کوشیدند با انقلابات بورژوایی ۲۰۰ سال پیش به زباله‌دان تاریخ سپارند. زمامداران عباپوش و عمامه‌بسر در آستانه سده ۲۱، پس‌مانده‌های فسیل شده آن را از اعماق قرون وسطا بیرون کشیده‌اند و اصرار دارند آن را به جامعه‌ای حفته‌کننده که سیستم اقتصادی سرمایه‌داری شاخص روابط تولیدی آن می‌باشد. روشن است که نظام سرمایه‌داری آن روبنای فرهنگی و اجتماعی را می‌طلبد که به چرخش چرخهای آن کمک کند و نه آن که پاسخگوی روابط تولیدی‌ای باشد که سرمایه‌داری در ستیز و جنگ و نفی آن زاده شده است. این تضاد و ناسازگاری طبیعتاً در صحنه سیاست نیز منعکس می‌گردد و هیئت حاکمه ایران را به جناح‌های مختلف تقسیم کرده است.

تاریخ نشان داد که سرمایه‌داری جهانی که با لباس ترقی و پیشرفت و با پرچم «برابری، برادری و آزادی» وارد صحنه تاریخ شد نتوانسته است و نخواهد توانست مسئله زن را پاسخگو باشد. زن تنها در جامعه‌ای می‌تواند بعنوان یک انسان و عضو برابر جامعه عرض اندام کند که مناسبات بهره‌کشی و استثمار در آن جامعه برافتاده و فرهنگ و سنتهای واپسگرا جای خود را به فرهنگی بدهد که بستری باشد برای شکوفای معنوی مردان و زنان.

آزادی واقعی زن در گرو پیروزی سوسیالیسم است

یادداشت‌های...

نزدیک شد و مقابل بانک ایستاد و در همان موقع مگس مزاحمی روی صورتم نشست. هیچ حرکتی نمی‌کردم. حشره موذی برای خود جولان می‌داد. کافی بود دستم را بطرف صورتم ببرم تا انسان از همه جا بی خبری گرفتار شود. صحنه مضحکی شده بود و خنده‌ام گرفته بود ولی حتی جرأت خندیدن هم نداشتم. بالاخره مگس مزاحم و شوخ هم فهمید که وقت شوخی کردن نیست. چند دقیقه‌ای نگذشته بود که اتومبیلی در مقابل بانک ترمز کرد. گرفتاری پشت گرفتاری. مثل اینکه قرار بود امروز هرچه آدم تاس در دنیاست بیاید جلوی این بانک. دقایق بسرعت گذشت. با اشاره یکی از پاسدارها بطرف ماشین حرکت کردم. به ماشین که رسیدم لگد محکمی به کمرم خورد و همانطور که بطرف ماشین پرت می‌شدم شنیدم که کسی گفت: فرارش دادی آره؟ حالا خدمت می‌رسیم و بعد عین یک توپ توی ماشین پرت شدم. تا آمدم خودم را جمع و جور کنم چشم‌بند روی چشمم بود و محکم توی سرم زدند و آن را وسط پایم قرار دادند. ماشین حرکت کرد و توی راه مدام تهدید می‌شدم و گاهگاهی ضربه‌ای توی سر، کمر و یا پهلویم می‌خورد. در بین راه خوشحال بودم از اینکه توانستم فریشتان بدهم. حال می‌بایست تا مدتی که امکان داشت این داستان را ادامه داد. وقتی به بازداشتگاه رسیدیم یکسره به اتاق بازجویی برده شدم وقتی وارد اتاق شدم شخصی از پشت سر هلم داد که با صورت محکم بزمین خوردم و در همین حال لگدی توی پهلویم خورد و بدنبال آن چوبی توی سرم زدند. انگار دنبال هیچ چیزی نبودند و بی هدف می‌زدند. پس از چند دقیقه‌ای که بسرعت گذشت فردی وارد اتاق شد. از صدایش پیدا بود که شخص سالخورده‌ای است. ولش کنید بیچاره را. چه کارش دارید؟ این معلوم است که آدم دروغگویی نیست. بگذارید من با او حرف می‌زنم. همه چیز را می‌گوید. با وجود اینکه مدت کوتاهی کتک خوردم ولی آنچنان وحشیانه حمله کردند و مرا به باد کتک گرفتند که حال سریا ایستادن هم نداشتم. سرچایم نشستم و فرد تازه‌وارد کنارم قرار گرفت. با ناشی‌گری زیاد سعی داشت رفتاری مهربانانه و پدرا نه بخود بگیرد. دستی به سرم کشید و گفت پسرم چرا دروغ گفتی؟ چرا فراری‌اش دادی؟ بسرعت گفتم برادر بخدا دروغ نگفتم من چه کنم که او سر قرار نیامد. حتماً وقتی که من دستگیر شدم او دیده است. انگار که کشف مهمی کرده باشند بطرفم آمدند. یکیشان گفت پس چرا همانجا نگفتی که او را هم دستگیر کنند. گفتم من که نمی‌دانم می‌گویم شاید او... و همین موقع لگد محکمی توی صورتم خورد که فکر کردم حتماً تمام داندانهایم در دهانم ریخت. سگ مارکیست دروغگو. توی دلم گفتم اینها به من مثل سگ حمله کردند حال به من می‌گویند سگ. همگی رفتند و من تنها ماندم. احساس می‌کردم دنده‌هایم شکسته است. درد شدیدی در قفسه سینه داشتم. دستها و پاهایم درد می‌کرد و بدتر از همه پشت سرم چنان درد میکرد که تا آن زمان چنین دردی را تجربه نکرده بودم ولی با این وجود خوابم برد. می‌دانم چه مدت گذشته بود که فردی از خواب بیدارم کرد و در حالیکه چشم‌بندم را پائین می‌کشید تا جایی را نبینم گفت چرا چشم‌بندت رفته بالا؟ گفتم خواب بودم خودش بالا رفته. گفت مگر پا دارد؟ چرا اینجا روی زمین خوابیدی و منتظر جواب نشد و گفت پاشو بیرمت توی سلول. سر این چوب را بگیر نجس نشوم. شوخی بی‌مزه‌ای بنظرم آمد ولی این کار برای تحقیر زندانیان بود. چوب را گرفتم و دنبالش راه افتادم. دیگر هیچ جایی از بدنم درد نمی‌کرد هم تعجب کردم و هم خوشحال شدم. پس کتک خوردن چندان هم مهم نیست. داخل سلول که شدم گفتم شام خورده‌ای یا نه؟ پاسخ منفی دادم. بعد از یکی دو دقیقه تکه‌ای نان برایم آورد و رفت. نان را که خوردم سعی کردم بخوابم ولی خوابم نمی‌برد. فکرهای مختلفی بسرم می‌زد. خواستم قدم بزنم ولی زود پشیمان شدم چون در چنین محل کوچکی مگر می‌شد قدم زد. در یک گوشه نشستم و به دیوار خیره شدم. بعدها یاد گرفتم که در محیط کوچکتر از این هم قدم بزنم بدون اینکه سرم گیج برود. یاد گرفتم فکرم را منسجم و متمرکز کنم. یاد گرفتم با کوچکترین مسئله‌ای خود را سرگرم کنم و موجبات خوشحالی و مهمتر از همه خندیدن را فراهم کنم. یک، دو، سه، چهار، پنج. یک، دو، سه، چهار، پنج، شش. این سلول از سلول قبلی بزرگتر است. دوباره موزائیک‌ها را شمردم و باز هم. دست خودم نبود و مدام موزائیک‌ها را می‌شمردم. از این کار خسته شده بودم ولی نمی‌توانستم آن را انجام ندهم نمی‌دانم چرا و تا کی این کار را انجام دادم. مثل خوره افتاده بود به جانم.

صبح زود صدای باز و بسته شدن سلولها و صدای چرخ‌گاری دستی غذا از خواب بیدارم کرد. درها یکی یکی باز و سپس بسته می‌شدند. دریچه پائینی در سلولم باز شد. گاری دستی غذا دیده می‌شد ولی هیچ خبری نشد انگار کسی پشت در سلول منتظر است. یکی دو ثانیه بعد دریچه بالائی نیز باز شد و یک فرد زشت و بدترکیب با صدای نخرانیده‌ای گفت مگر خوابی چرا لیوانت را نمی‌دهی؟ گفتم لیوان ندارم. دریچه را بست و صدای دور شدن قدمهایش به گوش رسید. پس از چند لحظه یک بشقاب و یک قاشق بداخل سلول انداخت و سپس یک نان، تکه‌ای پنیر و یک چای با دو حبه قند داد و دریچه در سلول را بست و رفت. روزها سپری می‌شد و از بازجویی خبری نبود. علت را نمی‌فهمیدم تا بعد از دو هفته به سراغم آمدند و با یک وانت مسقف که قسمت راننده از بقیه ماشین جدا شده بود، مرا از آنجا بردند. از داخل ماشین هیچ چیز دیده نمی‌شد چون تنها یک درب در انتهای ماشین به دنیای خارج راه داشت که آن هم بسته بود. (ادامه دارد)

لغو بی قید و شرط فتوای خمینی

هفت سال پیش در ۲۵ بهمن سال ۱۳۶۸، آیت الله خمینی چند ماه پیش از مرگش فتوای جنجالی خود را بر علیه سلمان رشدی نویسنده هندی تبار انگلیسی صادر کرد. مطابق این فتوا، کشتن رشدی بمثابه وظیفه‌ای الهی و تکلیف شرعی کلیه مسلمین اعلام گردید. بدنبال این فتوا بنیاد ۱۵ خرداد جایزه‌ای به مبلغ یک میلیون دلار برای قتل رشدی تعیین نمود که این مبلغ سپس افزایش یافت و به ۹/۲ میلیون مارک برای قاتل مسلمان و ۱/۸ میلیون مارک برای قاتل «کافر» تعیین گردید.

جمهوری اسلامی این بار کوشید آنچه را که بر نویسندگان ایران و فرهنگ این مرز و بوم و آنچه را که بر هر دگراندیش ایرانی می‌آورد، به خارج از مرزهای ایران گسترش دهد و بتواند با استفاده از امکانات بی حد و حصری که در اختیارش بود، رهبری جو ضد رشدی‌ای را که ماهها بود در کشورهای دیگر برپا بود به کف آورد که موفق نیز شد.

بدنبال مرگ خمینی و با مرور زمان و وضعیت دهشتناک اقتصادی و بالا آوردن فزاینده قرضهای بیشمار از شیطان‌های کوچک و بزرگ که رژیم در بازپرداخت بهره آن نیز درمانده است و هرچند ماه یکبار با این شیاطین بر سر میزی می‌نشیند و عاجزانه تقاضای عقب انداختن بازپرداخت هایش را می‌کند و نام آن را برای عوامفریبی مردم فلاکت‌زده ایران «موافقت دولت‌های خارجی با استمهال اعتبارات ایران» می‌گذارد، قضیه سلمان رشدی استخوان گلوگیری برای رژیم شده است. از طرفی کسی جرأت باطل کردن فتوای خمینی را ندارد و از طرف دیگر با این شرایطی که رژیم درمانده اسلامی درگیر آن است دیگر نمی‌تواند آن هارت و پورت‌های گذشته را تکرار کند و هر روز با فرمولبندی جدیدی که نه سیخ بسوزد و نه کباب وارد میدان می‌شود تا قضیه را بی‌سر و صدا بخواباند. آخرین اقدام این رژیم در هفته اول فوریه جاری صورت گرفت و سفارت جمهوری اسلامی در لندن به رشدی اطلاع داد که از جانب ایران خطری تهدیدش نخواهد کرد.

علیرغم این اطمینان خاطرها که رژیم ایران به اروپائیان می‌دهد و نباید ذره‌ای بدان اطمینان کرد، روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۲۶ بهمن جاری می‌نویسد که سلمان رشدی حتماً کشته خواهد شد و فتوای خمینی همانند تیری است که از کمان رها شده و مسلماً به هدف اصابت خواهد کرد.

آن چه در این هفت سال جنجالی بر سر ماجرای رشدی به چشم می‌خورد (نمی‌خورد)، نقش و یا بهتر بگوئیم

کم‌نقشی نویسندگان و شاعران ایرانی و نیروهای مترقی ایران در دفاع از سلمان رشدی بود. این دفاع انجام نشده فقط دفاع از شخص رشدی نبود، دفاع از آزادی گفتار و نوشتار و دفاع از حقوق طبیعی انسانی بود. اگر ما دو دیکتاتوری را تجربه کرده‌ایم. اگر ما می‌دانیم که رژیم پهلوی دهان فرخی یزدی‌ها را می‌دوخت و گلسرخی‌ها را به تیر می‌بست و پیکر کریمپور شیرازی‌ها را به آتش می‌کشید و رژیم اسلامی سلطانپورها را به گلوله می‌بندد و عباس معروفی‌ها را شلاق‌کش و زندانی و ممنوع‌القلم می‌کند، دقیقاً بدین خاطر نقشی سنگین‌تر را بر دوش داریم. چرا باید چندی پس از اعلام فتوا ۱۰۰۰ تن از بهترین نویسندگان و شاعران جهان نظیر گراهام گرین، ساموئل بکت، فرانسواز ساگان، اوژن یونسکو، آرتور میلر و... بخرج خود و بصورت آگهی صفحه‌ای از مشهورترین روزنامه‌های جهان مانند لوموند و ایندپندنت را به پشتیبانی از سلمان رشدی اختصاص دهند و ما ایرانیان که رژیم سراپا جنایت جمهوری اسلامی را هر روز با پوست و گوشت خود حس می‌کنیم، در این باره ساکت بنشینیم. ما برآنیم که باید برای دفاع از سلمان رشدی وارد میدان شد و با خواسته «لغو فتوا بر علیه رشدی، بدون اما و اگر» این مبارزه را به پیش برد.

پرچمدار این کارزار از نظر ما طبیعتاً باید «کانون نویسندگان ایران در تبعید» باشد و کلیه آکسیون‌ها از کانال این جریان عبور کند.

باید همه چه ایرانی و چه خارجی این را آویزه گوش کنند که رژیم ایران از بالا تا پائینش رژیمی جنایتکار و قاتل است، دشمن سوگندخورده آزادی و

انسانیت است و اگر با فشار بین‌المللی افکار عمومی هرازگاهی دمش را روی کولش می‌گذارد، باز از خوی درنده‌اش کاسته نشده و زهرش را جای دیگری می‌ریزد. باید در مقابل این رژیم ایستاد و هرگز ذره‌ای کوتاه نیامد.

ماجرای من...

چنین رژیمی اگر در ایران مرا مضر تشخیص داد تکلیفم چیست؟ آنوقت که صدایم بجائی نیز نمی‌رسد تا بهمه بگویم سر من یکی را کلاه گذاشتند. رژیمی که مامورین اش حتی لزوم کتمان جنایاتش را نمی‌دانند واقعا تا چه حد قابل اعتماد بوده و از افکار عمومی می‌ترسد و خود را ملزم برعایت حداقل انسانیت و تعهدات بین‌المللی می‌داند. آیا می‌شود باین قسمها باور داشت؟ نباشد که این نیز تقیه اسلامی باشد؟

عقل سالم و امکان انتخاب

«کیهان لندن» روی کار آمدن مافیای «سرخ» سرنگون شده در لهستان را بهانه گرفته تا زهر تبلیغات ضد کمونیستی خود را بپاشاند. این نشریه ضد کمونیستی که سخنگوی سلطنت طلبان آدمخوار است می‌نویسد: «برای اولین بار در تاریخ، کمونیسم در کشوری با رای مردم و از راه قانونی به قدرت رسیده و یا نیروئی در میان نیروهای دیگر شده است.» «کیهان لندن» مورخ پنجم بهمنماه ۱۳۷۴.

چقدر وقاحت می‌خواهد تا تاریخ ملت‌ها را چنین تحریف کرد. از کسانی که حکومت قانونی و ملی دکتر مصدق را سرنگون کردند، حکومتی که با رای مردم بر سرکار بود و از راه قانونی بر سرکار آمده بود، از کسانی که از همه دیکتاتورهای نظامی هوادار آمریکا که با کودتای نظامی و قتل عام مردم بر سرکار آمده‌اند حمایت کرده و آنها را می‌پرستیدند، نمیتوان انتظار داشت که طور دیگری قضاوت کنند. تازه بگذریم از اینکه مدعیان دروغین کمونیست را در روسیه و لهستان، کمونیست جلوه می‌دهند.

مگر رژیم آنده در شیلی از طریق انتخابات آزاد بر سرکار نیامده بود، پس چرا سلطنت طلبان، چگونه است که بیکیاره این اطلاعات تاریخی را بیاد نمی‌آورند

منصف باشیم، عقل سالم واقعا در زمینه انتخابهای زیرین چه فکر می‌کند،

اگر قرار بود در روسیه مردم میان لنین و استالین از طرفی و تزار مستبد و فنودال از جانب دیگر انتخابی داشتند کدام یک را انتخاب می‌کردند. آیا مردم شوروی که پیروزی جنگ کبیر میهنی را جشن گرفتند، حاضر بودند بجز استالین کسی را برگزینند؟

اگر در چین مردم امکان انتخابی میان مائوتسه دون از طرفی و چانکایچک و سلطه امپریالیسم ژاپن و آمریکا از طرف دیگر را داشتند کدامیک را انتخاب می‌کردند. اگر مردم در ویتنام امکان انتخابی را بین استعمار فرانسه و سپس آمریکا از سویی و جبهه آزادیبخش ویتنام به رهبری هوشی مینه از سوی دیگر را داشتند کدامیک را انتخاب می‌کردند و یا در کوبا میان فیدل کاسترو و دولت نظامی باتیستاکدام را ترجیح می‌دادند.

در همین ایران خودمان اگر مردم امکان انتخاب داشتند به سگ دکتر مصدق بیشتر اعتماد می‌کردند یا به صد تا شاه و شاه‌دزد.

اکبر شاه...

این خبر به نقل از شعله سعدی بنیان‌گذار این حزب که عضو کمیسیون روابط خارجی مجلس اسلامی است، نوشت «در نظام اسلامی احتیاج به احزاب سیاسی محسوس است». وی آزادی تشکیل احزاب سیاسی در نظام اسلامی را سهل و آسان و بدون مانع جلوه داد، که گویا این احزاب طبق قوانین موجود حتی نیاز به ثبت شدن نداشته و سریعاً می‌توانند فعالیت خود را آغاز کنند. «حزب مردم ایران» که پس از ۱۴ سال ممنوعیت احزاب سیاسی (منظور پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۶ است) تأسیس گردید هنوز به ثبت نرسیده است و شعله سعدی مؤسس حزب مردم تأکید کرد که حزب متبوع وی «متعهد به اسلام است و از رهبری ولایت فقیه خامنه‌ای پشتیبانی می‌کند».

سعید رجائی خراسانی نماینده مجلس اسلامی و سفیر اسبق جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد نیز اخیراً در روزنامه «ایران نیوز» و «اخبار» چاپ تهران اظهار داشت که «وجود یک حزب سیاسی در جمهوری اسلامی یک نیاز واقعی است و پس از انتخابات مجلس شورای اسلامی «حزب استقلال ایران» را که با تکیه بر شعار «توانا بود هر که دانا بود» است، تشکیل خواهد داد».

باری ترفندهای هاشمی رفسنجانی و افاضات مهره‌های سرسپرده رژیم در مورد آزادی احزاب و ضرورت وجود «احزاب واقعی» در جامعه بخوبی اوضاع ناهنجار و بحرانی حاکم بر ایران و تلاش آنها را در اغواء افکار عمومی داخلی و خارجی نشان می‌دهد. در حقیقت بسادگی می‌توان دریافت که چنین احزابی همانند احزاب فرمایشی دوران شاه، «ایران نوین» و «مردم»، نه مردمی و مترقی‌اند و نه مستقل و دموکرات. این احزاب از دل رژیم ولایت فقیه برخاسته‌اند و به ناف رهبر و ریاست جمهوری وصل‌اند. هدف از تشکیل این قبیل احزاب چیز دیگری نیست جز تقویت رژیم و نظام رو به احتضار اسلامی‌اش و فریب افکار عمومی. فی‌الواقع حزب جمهوری اسلامی که در اولین روزهای پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ با اجتماع عناصر آدم‌خوار حزب‌اللهی و خیانت‌پیشه‌ای چون بهشتی، باهنر، رفسنجانی، خامنه‌ای و... تأسیس گردید و خیلی زود به حزبی دولتی که یادآور حزب رستاخیز آریامهری بود، بدل شد، بر حسب ضرورت و منافع رژیم در آن دوران، یعنی برای سرکوب مخالفان و اجرای برنامه‌های ارتجاعی و شومی که از طرف زمامداران اسلامی تعیین می‌گردیدند، بنا گردید، پس از بالاگرفتن اختلافات در این حزب و برهم خوردن «وحدت کلمه»، جملگی

ملایان و در رأس آنان خمینی فرمان انحلال حزب را صادر کرده و وجود منحوس این جریان حزب‌اللهی را در آن اوضاع و احوال ملی و بین‌المللی به مصلحت اسلام و نظام ندانستند، زیرا اثر خود را از دست داده بود و نمی‌توانست «هماهنگ کننده دولت و مجلس اسلامی باشد». هاشمی رفسنجانی یکی از گردانندگان اصلی حزب جمهوری اسلامی ضرورت انحلال حزب را چنین توضیح داد: «رسالت عمده حزب این بود که با مخالفان اسلامی شدن نظام مبارزه کند. رفته رفته وقتی معارضین کم‌رنگ شدند حزب نیز آن رسالت اولیه را کم‌رنگ دید. مثلاً آقای خامنه‌ای و قبل از ایشان شهید باهنر و قبل از وی نیز شهید بهشتی دبیرکل این حزب بودند و نیز مهندس موسوی نخست‌وزیر و من هم عضو شورای مرکزی هستیم و آیت‌الله موسوی نیز عضو هیأت مؤسس بودند، همه افراد مؤسس بنحوی دستشان در این حزب بند بود و پیداست که چنین حزبی احتیاج به مراقبت دارد. حدود یکسال پیش خدمت امام رسیده و گفتیم اجازه بفرومائید یا من و خامنه‌ای در حزب نباشیم و یا اینکه حزب را منحل کنیم. امام در آن زمان اجازه ندادند... و حالا که انتخابات نزدیک است ما احساس کردیم که اختلافاتی در درون حزب وجود دارد، یعنی افرادی که در حزب هستند با تمایلات گوناگون مسیر انتخاباتی را در پیش دارند و ما نمی‌توانیم به همه امور برسیم».

(کیهان هوایی ۳۰ خرداد ۱۳۶۶)

آنچه در اینجا از طرف هاشمی رفسنجانی به مخالفان اسلامی شدن نظام اطلاق می‌شود و در اوایل رسالت حزب را تشکیل می‌داد، در واقع مخالفان درون و بیرون از هیأت حاکمه بودند که با بیرون راندن این رقبا از درون حاکمیت و تارومار نمودن نیروهای اپوزیسیون غیردولتی، این رسالت در عمل با موفقیت انجام پذیرفت. اما بیان این حقیقت از جانب رفسنجانی که در درون حزب اختلافاتی وجود داشت، چیز تازه‌ای نبود و همانطور که اشاره رفت از فردای بیرون راندن رقبا آغاز گردید. ولی یکی از دلایل مهم انحلال حزب جمهوری اسلامی در آن روزگار را باید در آنجا جستجو کرد که اختلافات رفسنجانی، خامنه‌ای و شرکا در درون حزب بقدری بالاگرفته بود که ادامه آن وجود هردوی آنها را در حزب ناممکن می‌ساخت و با تعطیل حزب که حاکمیت آن در دست خامنه‌ای بود، موقعیت رفسنجانی را در درون دستگاه حاکمیت که بدنبال افشای افتضاح روابط پنهانی با آمریکا (ماجرای ایران‌گیت در زمان ریاست جمهوری ریگان) ضعیف کرده بود، مستحکم ساخت.

پس روشن است که مسئله تحزب و جمهوری پارلمانی

حتی به شکل فرمالیستی و نیم‌بند آن که در بسیاری از ممالک سرمایه‌داری حاکم است، در چارچوب تنگ نظام اسلامی نمی‌گنجد، زیرا رژیم ولایت فقیه ناتوانتر از آن است تا قادر باشد در چارچوب قانون اساسی خود حتی انتقادات طرفداران پروپاقرص و مؤمن به اسلام خود را تحمل نماید. این انتقادات به مثابه وزش باد ملایمی است که پیکره پوشالی ارتجاع سیاه قرون وسطایی رالرزانده و خطر ریزش آن را بالا می‌برد. از این جهت هر انتقادی حتی انتقاد دلسوزانه طرفداران رژیم نیز کار حکومت را خراب خواهد کرد. همین وحشت بود که هاشمی رفسنجانی را واداشت تا خود رأی به انحلال حزب جمهوری اسلامی بدهد و مانع گسترش انتقادات به مجلس و دولت گردد. حال پس از گذشت ۱۴ سال از این ماجرا و تبلیغ و عریده‌کشی در مورد عدم ضرورت تحزب در نظام ولایت فقیه، نظامی که بر وحدت کلمه و عاری از تضاد استوار است»، در اثر فشارهای داخلی و بین‌المللی و مصلحت نظام و منافع جناحی، فرمان تأسیس احزاب رستاخیزی را صادر کرده و وقیحانه بر «لزوم حضور احزاب سیاسی در جامعه» تأکید می‌ورزند؟! این شعبده‌بازی‌ها در شرایطی صورت می‌گیرد که اخیراً دادگاه اسلامی تهران عباس معروفی سردیر نشریه گردون را که به گفته دادگاه با مقایسه ولی فقیه و محمدرضا شاه به علی خامنه‌ای توهین کرده بود، به شش ماه زندان و ۳۵ ضربه شلاق، تعطیلی نشریه‌اش و دوسال ممنوعیت از نوشتن، محکوم کرد. نعره آزادی احزاب و تشکلات سیاسی در شرایطی طنین‌انداز است که جمهوری اسلامی با قانون جدید مجازات اسلامی «اجتماع بیش از دو نفر در داخل و خارج از کشور» را منع کرده و تخلف از این قانون مجازاتی بالغ بر یکسال زندان را بدنبال خواهد داشت.

بدا به حال کسانی که از امامزاده هاشمی رفسنجانی انتظار معجزه آزادی احزاب و تحول سیاسی را داشته باشند و هنوز پس از گذشت ۱۷ سال از حاکمیت آزادی‌کش اسلامی نیاموخته‌اند، حکومتی که بر پایه دین استوار است، از انتشار افکار مخالف جلوگیری خواهد کرد و ادغام دین و دولت فرجامی جز این به بار نمی‌آورد. آزادی احزاب در حکومت مذهبی واژه‌ای نامتجانس و نامفهوم است و این هیاهویی که در مطبوعات ایران برافزوده شده، شعله‌شایدی است به نام اکبر شاه هاشمی رفسنجانی و از سوی توده مردم ایران جدی تلقی نخواهد شد و آن را به مسخره و استهزا خواهند گرفت.

یادداشت‌های زندان اوین (بخش اول)

راهم را ادامه بدهم. ده پانزده قدم از ماشین دور شده بودم که صدای گنگدن مرا بخود آورد. توجه‌ای نکردم تا یکی از پاسدارها گفت: برادر! با خونسردی برگشتم و گفتم: بله؟ یکی‌شان جلو آمد و گفت: ما به شما مشکوکیم و می‌خواهیم شما را بگردیم. دورم را گرفته بودند. بدون هیچ مقدمه‌ای پیراهنم را بالا زد و بسته را درآورد. حتماً موقعی که روی آن سکو پریده بودم، بسته مشخص شده بود. این چیه؟ نشریه. می‌ترسیدند بازش کنند. گفتم بده بازش کنم. خیالش راحت شد و بازش کرد. یکی از پاسدارها مرکناز کشید و آرام بطوری که بقیه پاسدارها نشوند، دم گوش من گفت: اینها را از کی گرفتی؟ خنده‌ام گرفته بود، عجب آدم

ادامه در صفحه ۴

عقل سالم و امکان انتخاب

در صفحه ۶

رژیم اسلامی در جای پای رژیم شاهی

بیآورد. روزهای بعد شمارش آراء، آنروزها که هنوز "کارت الکترال" معمول نبود، شروع می‌شد در حالی که از اول نتیجه انتخابات روشن بود. مردم به تمسخر از "کارت الکترال" صحبت می‌کردند و با اشاره به کامیونتهایی که دهاتی‌ها را از دهات بدستور فتودالها از پای این صندوق به پای صندوق دیگر می‌بردند و در شهر می‌گردانند، می‌گفتند انتخابات ایران هم ماشینی شده است.

در آنزمان رژیم باین خیمه شب‌بازی برای افکار عمومی جهان نیاز داشت چون کسی حاضر نبود داوطلبانه به پای صندوقهای رای برود. لیکن برای اینکه با اعتراض دهاتی روبرو نشوند بهر کدام یک پنج تومانی سبز و یک چلو قیقه نیز می‌دادند و سیلشان را

ادامه در صفحه ۳

ساعت یک بعد از ظهر از خانه م. که در طبقه چهارم یک ساختمان واقع شده است، خارج می‌شوم. در حالیکه از پله‌ها پائین می‌آیم، بسته‌ای را که از م. گرفته‌ام در زیر پیراهنم پنهان می‌کنم. بسته چندان بزرگی نیست، یک نشریه قدیمی، یک جزوه و یک اعلامیه.... می‌بایست شخصی را می‌دیدم و بسته را به او تحویل می‌دادم... در مقابلم در پیاده‌رو یک سکو بود. به آن رسیدم. به روی آن پردم. دو یا سه قدم که رفتم چشمم به ماشین گشت خورد که از مقابل می‌آمد. ماشین باید در آن طرف خیابان باشد، خلاف می‌آید. ماشین پاسدارهاست. توجه‌ای نکردم و بدون کوچکترین واکنش از ماشین گذشتم. تلی از خاک باعث شد که بدرون خیابان بیایم و از کنار جوی آب

در زمان محمد رضا شاه هر وقت انتخاباتی می‌خواست صورت بگیرد جارجیان رژیم سابق از راه می‌رسیدند و در بوقهای تبلیغاتی خود از آزادی انتخابات صحبت می‌کردند در حالی که صورت اسامی و کلا قبلاب به حضور شخص شاه برده می‌شد و ایشان در نقش "شورای نگهبان قانون اساسی"، "مجمع تشخیص مصلحت" و "فقیه عالقدر" کلام آخر را بیان می‌کرد. آنگاه وزارت کشور دست بکار می‌شد استانداران و فرمانداران را عوض می‌کرد و دستور می‌داد که چه کسی در کجا و از کدام صندوق باید سر در آورد. این واقعیت انتخابات دوران شاهنشاهی بود. در هیئت حاکمه برای کسب این مقام‌های نان و آبدار مبارزه‌ای در می‌گرفت و هرکس سعی داشت با اثبات جان‌نثاری و پرداخت رشوه و جلب نظر تدوین‌کنندگان صورت اسامی نامزدهای انتخاباتی از داخل صندوقها سر در

TOUFAN

توفان

Nr.16 Mar.96

ماجرای من و جناب سفیر

با ترس و لرز به حضور سفیر جمهوری اسلامی رفتم تا تقاضای تعویض گذرنامه پناهندگی خود را بنمایم، دلم هوس وطنم را کرده بود و چون بسیار دیگری و سوسه تعویض گذرنامه گریبانم را گرفته بود. هر چه باشد من ایرانی بودم و هستم و با برخوردی که رژیمهای نژاد پرست اروپائی با خارجی‌ان و بویژه با پناهندگان دارند، در حالیکه مرتب از حقوق بشر و عدالت جامعه سرمایه‌داری بمثابه آخرین نمونه تکامل جامعه بشری دم می‌زنند، جایز نمی‌دانستم که بیش از این جان خور را بخطر بیاندازم.

آقای سفیر من شنیده‌ام که سفارت جمهوری اسلامی به پناهجویان سیاسی گذرنامه ایرانی می‌دهد، سئوال این است که واقعاً در ایران با سیاسیون کاری ندارند و آنها را تحت تعقیب قرار نمی‌دهند؟

آقا جان خیالتان جمع باشد که اگر بایران بروید یک مونیاز سر شما کم نمی‌شود.

آقای سفیر آخر من در ایران و در اینجا فعالیت سیاسی داشته‌ام و باین مناسبت از تعویض گذرنامه هراس دارم زیرا در آنصورت دیگر راه بازگشت از من گرفته شده است.

آقا جان خیالت راحت باشد تو اگر کارهای بودی و برای ما خطری داشتی همین جا کلکت را می‌کنیدیم و احتیاج به تعویض گذرنامه نداشتی این است که گذرنامه‌ات را بده عوض کنیم و باکی هم نداشته باش. فکر کردم که نماینده رسمی یک کشور در خارج با چه وقاحتی از آدمکشی رژیم جمهوری اسلامی دفاع می‌کند و زنده بودن مرا دال بر بی ضرری من می‌داند.

ادامه در صفحه ۶

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صریح، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکّل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر